

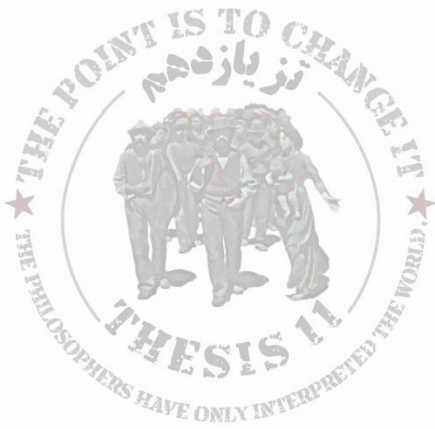
\* تـز یازدهم \*

کلان روایت دیویس از انقلاب شهری

سوختن و ساختن  
در سیاره زاغه‌ها

دیوید کانینگهام

تلخیص و ترجمه صالح نجفی



## کلان‌روایت دیویس از انقلاب شهری ساختن و ساختن در سیاره زاغه‌ها

دیوید کانینگهام، ترجمه و تلخیص: صالح نجفی

**تز یازدهم:** مایک دیویس یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان مسائل شهری و مفسران اجتماعی رادیکال است. یکی از مهم‌ترین آثار او *سیاره زاغه‌ها* است که در مارس ۲۰۰۶ منتشر شد. کتاب در مدت کوتاهی بعد از انتشار موافقان و مخالفان بسیاری پیدا کرد و به سرعت در زمره متن‌های دوران ساز و تأثیرگذار قرار گرفت. یک سال بعد از انتشار، دیوید کانینگهام، در *رادیکال فیلا سوفی*، مقاله‌ای نوشت در نقد این کتاب و به بررسی ایده‌های مطرح شده در *سیاره زاغه‌ها* پرداخت. او ضمن نقد کتاب آرای موافقان و مخالفان را نیز یک‌جا جمع کرد. ترجمه حاضر، یک سال بعد از انتشار کتاب به انگلیسی، در سال ۱۳۸۶ منتشر شد. حدود پانزده سال طول کشید تا ترجمه فارسی کتاب *سیاره زاغه‌ها* منتشر شود. اکنون بازنشر ترجمه این نقد می‌تواند به ارزیابی دقیق‌تر کتاب دوران‌ساز دیویس در فارسی کمک کند.

\*\*\*

آنری لوفهور، فیلا سوف و نظریه‌پرداز اجتماعی فرانسه، به سال ۱۹۷۰ در کتاب *انقلاب شهری* «فرضیه نظری» ذیل را پیش نهاد: «منظور من از انقلاب شهری دگرگونی‌هایی است که جامعه معاصر را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهند، از دوره‌ای که مسائل مربوط به توسعه و صنعت‌گستری غلبه داشتند... تا دوره‌ای که معضل شهرنشینی مسئله غالب می‌شود، زمانی که جست‌وجوی راه‌حل‌ها و جهت‌یابی‌های ویژه جامعه شهری در رأس دغدغه‌ها جای می‌گیرد». امروز شاید این فرضیه رفته‌رفته به همان «واقعیت جهان‌گیری» بدل می‌شود که لوفهور پیش‌بینی می‌کرد. با این‌همه در تمام مدتی که «بافت شهرنشینی معاصر یک‌بند توسعه می‌یابد، مرزهای خود را گسترش می‌دهد و تنمّه زندگی کشاورزی را به باد فنا می‌سپارد»، شکل‌های اجتماعی و فضایی «تمرکز وحشت‌آوری» که ساختار زندگی شهری به بار آورده با آنچه لوفهور و بسیاری از معاصرانش بی‌گمان در خیال خود مجسم می‌ساختند زمین تا آسمان فرق می‌کند.

در زاغهٔ پرجمعیت کبیرا واقع در حومهٔ نایروبی [پایتخت کشور کنیا]، راسنا وارا گزارشگر مرکز زیستگاه‌های سازمان ملل متحد به مطالعه در زندگی هرروزهٔ دوره‌گرد سبزی‌فروشی به نام مبریتا کاتلا پرداخت، زنی بینوا که هر بامداد باید نزدیک به نیم کیلومتر راه برود تا آب بخرد. او برای قضای حاجت از یک مستراح جمعی درست بیرون در خانه‌اش استفاده می‌کند. صد تا از همسایه‌هایش از همین چاله استفاده می‌کنند و از خانه‌اش مدام بوی گند سرریز فاضلاب به مشام می‌رسد. او پیوسته دلوپس آلوده‌شدن غذایی است که می‌پزد و آبی که برای شست‌وشو به کار می‌برد — کبیرا در سال‌های اخیر گرفتار وبا و دیگر بیماری‌های ناشی از آلودگی مدفوع و فضولات انسانی شده است... [در همین اثنا] ساکنان مکزیکوسیتی هوای آمیخته با گه استنشاق می‌کنند:

در فصل خشک و داغ، ذرات مدفوع معلق در هوا از سمت دریاچه تکس‌کوکو [در مکزیک] وزیدن می‌گیرند و با خود حصبه و هیپاتیت به ارمغان می‌آورند. در «مزارع نوبنیاد» دور و بر رانگون [پایتخت پیشین میانمار] که حکومت نظامیان سبعانه صدها هزار تن از سکنهٔ محلات قدیمی شهر را بدان‌جا رانده‌اند، مونیک اسکیدمور حال و روز خانواده‌هایی را وصف می‌کند که امکانات بهداشتی‌شان در سطح جهنم گل‌ولای سنگرهای جنگ جهانی اول است: آن‌ها یک‌راست در جلو ورقه‌های پلاستیکی نازکی آشپزی و قضای حاجت می‌کنند که زیرشان می‌خوابند... در زاغهٔ غول‌آسای شهرک صدر در بغداد، بیماری‌های همه‌گیر هیپاتیت و حصبه ترکتازی می‌کنند. بمباران [این شهرک با] جنگنده‌های آمریکایی زیرساخت‌های آب و فاضلاب را که نقداً لبریز شده بودند با خاک یکسان کردند و بدین ترتیب فاضلاب تصفیه‌نشده نشست کرده و در ذخیرهٔ آب خانه‌ها نفوذ کرده است.

قدرت غریب و اعجاب‌آور قطعه‌هایی چون این نشان می‌دهد که چرا انگشت‌شمار بوده‌اند کتاب‌هایی که هم‌پایهٔ سیارهٔ زاغه‌های مایک دیویس در سال‌های اخیر چنین بلافاصله و با چنین شدت و حدتی واکنش برانگیزند. کتاب سیارهٔ زاغه‌ها در مارس ۲۰۰۶ منتشر شد، هرچند این کتاب بر مبنای مقاله‌ای است که پیش‌تر با همین عنوان به

سال ۲۰۰۴ در مجله نیولفت ریویو به چاپ رسیده بود. تا پایان همان سال اقلای یک نشریه موضوع اصلی خود را از کتاب او الهام گرفت. فعالیتی پرتبوتاب در اینترنت بر اثر این کتاب پا گرفت. ریتورت، اسلاوی ژیزک و دیگران از اطلاعات جمع‌آوری شده و نظریه‌پردازی‌های این کتاب در زمینه گسترش شهرنشینی در زمانه ما و نیز در تفسیر و توصیف امپراتوری سرمایه‌سالار جهانی نوظهور بهره جستند. گرچه دیویس برای مدتی یکی از صاحب‌نظران مهم و برجسته در چپ رو شنفکری و نیز مطالعات شهری بوده، سیاره زاعه‌ها در میان کتاب‌های او منحصر به فرد است. هیچ‌یک از آثار او با چنین سرعتی در زمره متن‌های «دوران‌ساز» و «تأثیرگذار» قرار نگرفته است.

کمترین چیزی که می‌توان گفت این است که شرایط مشخص و تکاپوی فرایندهایی که دیویس توصیف می‌کند پیچیده‌اند. بی‌گمان، اگر تحولی که گروهی آن را قسمی «چرخش فضایی» بارز در نظریه سیاسی و اجتماعی طی چند دهه گذشته تعبیر کرده‌اند به راستی روی داده باشد، سیاره زاعه‌ها از ضرورت بازنگری مشخص‌تر و ریشه‌ای‌تر در خود مفهوم حیات شهری، و مناسبات آن با صورت‌های غالب انباشت سرمایه، برای درک ترکیب/آرایش/توپولوژی‌های سیاسی در روزگار ما حکایت دارد. ای‌ین بول [تاریخ‌نگار ایرلندی] نظر به برآمدن دو واژه جدید از ریشه «urbanus» لاتینی در زبان انگلیسی در آغاز قرن هفدهم، اظهار می‌دارد که «یکی‌انگاشتن «urban» [=شهری] و «urbane» [=آداب‌دان] در برهه‌ای از تاریخ پس از رویارویی با تحولات توصیف‌شده [در کتاب دیویس] دیگر موضوعیت ندارد... اگر آداب‌دانی (urbanity) به نظر منسوخ و حتی زائد و پس‌مانده می‌نماید، از قرار معلوم دوره [معنایافتن صفت] «شهری» (urban) تازه دارد آغاز می‌شود.» و راستش را بخواهید از نظر دیویس اگر جامعه شهری لوفهور «آینده درخشانی» داشته باشد، هم‌اکنون چنان می‌نماید که بخش اعظم آن به قالب کبیرا در نایروبی، شهرک صدر بغداد، یا «مزارع نوبنیاد» رانگون در خواهد آمد. [برآوردهای تخمینی پروژه مطالعات شهرنشینی سازمان ملل حاکی از آن است که تا سال ۲۰۲۰ «فقر شهری در جهان ممکن است ۴۵ تا ۵۰

در صد از کل جمعیت شهرنشین را در بر بگیرد». در همان حال «فقر در کل»، بر اثر خارج شدن بخش و سیعی از نیروی کار از حوزه کشاورزی و متلازماً نابودی قالب‌های کهن تر روستایی، روزبه‌روز بیشتر در سرتا سر کره خاک حالت شهری پیدا می‌کند و این تحولی است که به‌راستی ابعادی جهان-تاریخی دارد.]

این تحول پیامدهایی چشمگیر دارد. زیرا اگر جامعه جهانی نوظهوری را قوام بخشد که در آن «معضل شهرنشینی غلبه می‌یابد» چنین وضعی نه‌فقط با دگردیسی‌هایی در مناسبات میان [فضای] شهری و روستایی بلکه، با اهمیتی روزافزون، با تحولاتی در درون و فیما بین شکل‌های گوناگون شهرنشینی و فرایندهای گسترش شهرنشینی، و نیروهای نامتجانس زاینده آن‌ها همراه خواهد بود. این همه، همان‌گونه که [در مقاله «مفهوم کلان‌شهر: فلسفه و شکل شهرنشینی»] مستدل کرده‌ام، شبکه تاریخی تازه‌ای از مناسبات میان کلی و جزئی، تمرکز و پراکندگی، در متن خود حیات شهری پدید می‌آورد که آشکارا اقسام تازه‌ای از میانجی‌گری مفهومی را طلب می‌کند. از منظر نظریه شهری، و اشکال مختلف اندیشه سیاسی مرتبط با آن، اهمیت و معنای نهایی سیاره زاغه‌ها در چالش‌گیری نیهفته است که در برابر چنین پروژه‌ای قرار می‌دهد.

## آینده‌ای درخشان

هرچند اولین اظهارنظر دیویس مبنی بر اینکه ما به مرحله گذار به عصری رسیده‌ایم که در آن «جمعیت شهرنشین از جمعیت روستایی بیشتر خواهد شد» در نوشته‌های سال‌های اخیر درباره شهر حرفی کلیشه‌ای شده است، باز هم به‌غایت تکان‌دهنده و خوف‌انگیز است آماری که نشان می‌دهد جاهایی مثل «داکا [پایتخت بنگلادش]، کین‌شاسا [پایتخت کنگو] و لاگوس [پایتخت سابق نیجریه] امروز هر یک به‌تقریب چهل برابر بزرگ‌تر از بزرگی شان در سال ۱۹۵۰ شده‌اند»، یا اینکه در چین «میزان افزایش شهرنشینان در دهه ۱۹۸۰ از میزان افزایش جمعیت شهرنشین در کل اروپا (از جمله روسیه) در سرتاسر قرن نوزدهم بیشتر بوده». در عرض پانزده سال آینده،

قطعی به نظر می‌رسد که کل جمعیت روستایی در سرتاسر کره خاک در مسیر کاستن پا خواهد نهاد. نتیجه آن خواهد بود که کل رشد جمعیت در آینده عملاً پدیده‌ای شهری خواهد بود. از این جمعیت شهری جهان گستر جدید، بیش از یک میلیارد هم‌اکنون در زاغه‌ها و حلبی‌آبادها روزگار می‌گذرانند، عمدتاً در کلان‌شهرهای [کشورهای به اصطلاح] «جنوب»، بسیاری‌شان در اوضاع و احوالی که مصائب و شدائدش در مخیله ما نمی‌گنجد. در آفریقای سیاه [کشورهایی که در جنوب صحرای بزرگ آفریقا قرار دارند]، زاغه‌نشینان هم‌امروز نزدیک به ۷۵ درصد کل جمعیت روستایی را تشکیل می‌دهند. آمارهای سازمان ملل نشان می‌دهد که در اتیوپی و چاد، درصدی باورنکردنی از شهرنشینان را می‌توان به‌قرار فوق طبقه‌بندی کرد: ۹۹/۴ درصد؛ رقمی به‌راستی شوکه‌کننده.

به‌لحاظ مادی، خصوصاً در آفریقا، این جهان شهری عالمی است ساخته‌شده از قراضه‌های فلز و چوب، پلاستیک‌های بازیافتی، سیمان، پوشال و گل‌ولای — جهانی که به تعبیر دیویس، گاهی به‌معنای دقیق کلمه از گه و مرگ ساخته شده است. حدود ۸۵ درصد ساکنان شهرها املاک خود را به‌صورت «غیرقانونی» تصرف کرده‌اند. بدون ابتدایی‌ترین امکانات و تسهیلات بهداشتی، با کمترین میزان آب جاری، و کمترین دسترسی به امکانات پزشکی و درمانی و سایر خدمات رفاهی، بیماری‌های مزمن گوارشی زندگی میلیون‌ها تن، به‌ویژه کودکان، را تهدید می‌کند. مردم در فضاهای «خالی» دور و بر پالایشگاه‌های شیمیایی و زباله‌دانی‌های مواد سمی بی‌اجازه سکنی می‌کنند، در حواشی بزرگراه‌ها و راه‌آهن‌ها، و نیز در انواع و اقسام «راضی پرخطر و زمین‌هایی که به هر صورت نامسکون بوده‌اند — در سرایشب تند تپه‌ها، بر کناره‌های سست نهرها و در جلگه‌ها و دشت‌های سیلابی». محشرتر از همه، در «شهر مردگان» قاهره، «یک میلیون آدم فقیر از مقبره‌های ممالیک [غلامانی که در قرن ۱۳ در مصر به سلطنت رسیدند و در قرن ۱۹ به‌دست محمدعلی پاشا رانده و آواره شدند] به عنوان قطعه‌های پیش ساخته برای خانه‌سازی استفاده می‌کنند»، یعنی با یک‌جور عملیات تغییر کاربری گورستان‌های عظیم را به‌صورت نوعی «جزیره

شهری دیواردار» گول پیکر درمی آورند که «دورتادورش را آزادراه‌های شلوغ و پرازدحام احاطه کرده است.» دیویس از جفری ندوروسیک، پژوهشگر شاغل در دانشگاه آمریکایی قاهره، نقل می‌کند: «بناهای یادبود مردگان و سنگ‌قبرها به‌عنوان میزهای تحریر، میزهای ناهارخوری، تخته‌های بالاسری و تاقچه و رف استفاده می‌شوند و ریسمانی آویزان میان دو سنگ قبر برای پهن کردن و خشک کردن رخت‌های شسته». در دیگر جاهای قاهره، حدود یک‌ونیم میلیون نفر بر پشت‌بام‌ها زندگی می‌کنند که به‌واقع در حکم شکل‌گیری نوعی «شهر دوم» بین زمین و هواست.

با این حساب، با آنکه در این جهان شهری رنج و مصیبت فراوان هست، قوهٔ ابتکار و ابداع فراوان هم هست -- که در سال‌های اخیر قاپ‌دل بسیاری از نظریه‌پردازان معماری و شهرسازی روزگار ما را ربوده است، مشهورتر از همه می‌توان به مطالعهٔ رم کولهاس بر روی شهر لاگوس در سال ۲۰۰۱ اشاره کرد. این کتابی است که دیویس به‌نحو تعجب‌آوری هرگز بدان اشاره نمی‌کند، مع‌الو صف *سیارهٔ زاغه‌ها* را می‌توان قسمی واکنش انتقادی مبه‌سوط بدان تلقی کرد. همچون جین جیکوبز، روزنامه‌نگار ذوق‌زده و به‌هیجان‌آمده‌ای که در فضای مابعد استعماری قلم می‌زند، آنچه کولهاس بی‌پرده در کلان‌شهر نیجریه می‌ستاید همانا «پیچیدگی سازمان‌یافتهٔ» برنامه‌ریزی‌نشدهٔ شکل اجتماعی-فضایی این شهر است. چنین شکلی، در توسعهٔ نیمه‌ارگانیک و خودسامان خویش (یکی از کهن‌ترین استعاره‌های شهری کتاب)، طبق ادعای او، به قسمی «پژوهش جمعی» بدل شده بود که «تیمی متشکل از ۸ تا ۲۵ میلیون آدم آن را پیش می‌بردند»، پژوهشی در زمینهٔ آیندهٔ محتمل جامعهٔ شهری در سطح جهان. «وضعیت لاگوس می‌تواند به سادگی ۲۰، ۵۰ یا حتی صد سال جلوتر از شهرهای دیگری باشد که از قرار معلوم، ساختار و سبک زندگی آشناتری دارند». لاگوس، به تعبیر سرشت‌نمای کولهاس، «به ظن قوی رادیکال‌ترین شکل شهرنشینی و شهری‌گری (urbanism) موجود در حال حاضر است».

گروهی بر آن اند که این گمان‌پردازی‌های بالنسبیه «خوش‌بینانه» در حکم تأییدی فرخنده بر قدرت خلاقه یا سازندگی آنانی بود که اغلب چیزی جز قربانیان نیروهای انتزاعی مهارناپذیر به‌شمار نمی‌آمدند. با این‌همه، همان‌طور که متیو گندی، جغرافی‌دان، خاطر نشان کرده بخش اعظم قدرت خلاقه‌ای که کولهاس زبان به ستایش آن گشوده، مآلاً فقط یک ستایش دیگر بود از خود بازار. «براهین و شواهدی» که نشان می‌دادند شهری‌گری رادیکال لاگوس «کارآمد است»، بیش از همه، دلالاتی بودند که در زیر پل هوایی ویران‌شده «اوشودی» (قسمی از مجموع بزرگراه عظیمی که شرکت مهندسی آلمانی یولیویس برگر در دهه ۱۹۷۰ ساخته بود) سرگرم داد و ستد بودند و، توسعه، نظام اقتصادی غیررسمی بزرگ‌تری مبتنی بر فقر و مسکن توده‌گیر که زندگی در کلانشهر آفریقایی در سایه آن (اغلب به زور و با سختی) همچنان ادامه دارد. با وجود اغراض و مقاصد سیاسی گوناگون، این قبیل تأملات در باب آینده درخشان لاگوس به‌نحو دل‌آزایی به ادعاهای ایدئولوژیکی بی‌پرده‌تر نظریه‌پردازان نولیبرالی چون هراندو ده‌سوتوی پرویی شباهت دارند. شاید نزدیک‌ترین موضوع به «شخصیت منفی» داستانی که دیویس (لاقل در عرصه فکر) باید برای ما حکایت کند، خواب و خیال توهم‌زده ده‌سوتو درباره اقتصاد غیررسمی او غیردستوری باشد که اقتصاد را مثل «کندوی عسل عنان‌گسیخته‌ای» می‌بیند متشکل از «کارآفرینان خرده‌پای» زاغه‌نشین؛ کارآفرینانی که تا حالا دست‌وپای‌شان را بدل‌های «جهان سومی» دولت تیمارگر بسته‌اند، دولتی که شبیه دایه عمل می‌کند و اقتدارگرا و مداخله‌جوست. همچنین است فجایعی که این توهم نولیبرالی با خونسردی نادیده می‌گیرد یا لاپوشانی می‌کند --- شکل‌های وحشتناک بهره‌کشی و بدرفتاری (خاصه استثمار و سوءاستفاده جنسی از زنان و کودکان) که اقتصاد غیررسمی پنهان می‌کند؛ شتاب‌گرفتن روند «منعطف‌سازی» که در آن افزایش ساعات کار روزانه تلفیق می‌شود با بی‌قاعده و بی‌نظم‌شدن روزافزون خود کار موجود؛ «تولید» شکل «جدید» کار، نه به‌صورت خلق شغل‌های جدید بلکه از طریق تقسیم شغل‌ها و درآمدهای موجود به اجزای



کوچک‌تر؛ و این واقعیت ساده که بخش اعظم کار موجود در اقتصاد غیررسمی به هیچ‌وجه خوداشتغالی کارآفرینانه نیست بلکه جان‌کندن و رنج‌بردن از مداخله‌های است که سودش به جیب کسی دیگر می‌رود.

هیچ‌یک از این واقعیت‌های تلخ مانع از آن نشد که نظریه‌های ده‌سوتو به‌صورت «پاسخ» نولیبرال‌ها به «چالش زاغه‌ها» در واشنگتن و در بانک جهانی درآید. نتیجه نهایی آن، به تعبیر دیویس، این بود که «تمجید از کار و کوشش فقرا سرپوشی شد بر ناتوانی دولت در عمل به تعهدات تاریخی‌اش مبنی بر حذف فقر و بی‌خانمانی». این قسم عقب‌نشینی دولت و پشت‌پازدن به تعهدات گذشته علت اصلی و اساسی دگردیسی‌هایی است که در جامعه بشری رو به گسترش امروز به‌وقوع می‌پیوندد. در همان حال، روی دیگر مدایح ده‌سوتو در ستایش «کار و کوشش فقرا» قابلیت معکوس‌سازی آسان آن‌هاست به‌صورت تفسیری از فقر که مسئولیت‌رهایی‌جستن از بلای فقر را در عمل به دوش خود فقرا می‌گذارد. جنگ‌کذایی و ظاهری بانک جهانی با فقر در شهرها بدل می‌شود به یورش همه‌جانبه به خود فقیران. در بطن این یورش می‌توان به‌وضوح اساسی‌ترین هدف پروژه نولیبرال‌ها را نظاره کرد: اطمینان خاطر از اینکه شرایط لازم برای انباشت سودآور سرمایه در سرتاسر فضای بالقوه این سیاره قسمی اقتصاد جهانی برپا می‌کند. همان‌گونه که دیوید هاروی با بی‌پروایی تمام گفته است: «در صورت وقوع کشمکش میان یکپارچگی نظام مالی و رفاه یک جمعیت، دولت نولیبرالی طرف اولی را خواهد گرفت.»

هرچند دیویس سرچشمه‌های شهرنشینی نوین را در سال‌های ۱۹۵۰ می‌جوید، خیزش راستین آن در اواخر دهه ۱۹۷۰ به‌وقوع می‌پیوندد که اقتصادهای شهری از نو بر مبنای قاعده «یا شنا کن یا غرق شو» [انتخاب بین «روی پای خود ایستادن» و «از بین رفتن»] بازسازی می‌شوند، از طریق صندوق بین‌المللی پول — از طریق «برنامه‌های تعدیل ساختاری» بانک جهانی، و بر اثر آن امواج «انباشت به‌اصطلاح اولیه‌ای» که برمی‌خیزد. در بخش اعظم جامعه شهری در جهان به‌اصطلاح در حال توسعه، دولت رفاه/دولت اجتماعی — قطع نظر از دم‌دستگاه‌های

سرکوبگرش -- در نتیجه این فعل و انفعال‌ها به سرعت در جاده تباهی افتاده است. برای نمونه، نیجریه در دوران حکمرانی ژنرال بابانگیدا، در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰، رشته‌سیاست‌هایی را در پی گرفت که باعث شد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیجریه را الگویی برای سایر نظام‌های اقتصادی آفریقا بدانند. این سیاست‌گذاری‌ها، مهم‌تر از همه، شامل برنامه‌ای تمام‌عیار در جهت خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی می‌شد، همراه با حذف کامل یارانه‌های کشاورزی و تنمۀ امکانات درمانی و آموزشی دولتی. نتیجه را متیو گندی اینگونه وصف می‌کند: «میزان فقر و بی‌نوایی مفرط در کشور از ۲۸ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۶۶ درصد در ۱۹۹۶ رسید. بخش کشاورزی و دامداری کم‌رمق، که هنوز بزرگ‌ترین صاحب‌کاران نیجریه محسوب می‌شد، یک‌دهم جمعیت شد. جمعیت لاگوس... بر اثر سیل کوچ‌ها و مهاجرت‌های پیاپی از نواحی روستایی به شهر دو برابر شد». همچون دیگر جاه‌ها، بسیاری از این مهاجران به شهرها بی‌شک در بخش‌های دیرینه‌تر و مرکزی این قبیل «زاغه‌های عظیم» عملاً حال و روز بهتری دارند تا در زیستگاه‌های روستایی سابق‌شان، چون دست‌کم اینجا به تسهیلات رفاهی و سرپناهی برای خفتن (هرچند، فقیرانه یا حداقلی) دسترسی دارند. البته برای دیگران قضیه به‌هیچ‌وجه به این روشنی نیست، خاصه در نواحی «پیرامون شهرها» که اکنون بسیار وسیع است، بر لبه شهرهایی که شکل شهری به صورت نامشخص در دل حومه‌ها محو می‌گردد (به‌نحوی که به تصورات روزگار از ناحیۀ درهم و برهم شهری معنایی کاملاً متفاوت می‌بخشد).

### کلان‌روایت‌ها

بلندپروازی تحلیل‌های کتاب *سیاره زاغه‌ها* به تعبیر خود دیویس، در صدد «دوره‌بندی روندها و نقاط عطف اصلی در جریان شهری‌سازی پدیده فقر جهانی» از سال ۱۹۴۵ به این طرف است. اسناد و مدارکی که دیویس برای توصیف این جامعه شهری نوین ارائه کرده آگاهانه با گستره‌ای جهان‌نما گردآوری شده‌اند، به انگیزه پاسخ به این

پرسش جهانی که قالب‌های جدید این جامعه نوظهور در سال‌های آینده چه پیامدهای سیاسی و اجتماعی خواهد داشت. و در تمام مدتی که برخورد منتقدان با واپسین کار او کاملاً مثبت و فی‌الواقع هیجان‌زده بوده، باید گفت مخالفت‌هایی هم در کار بوده است. بیش از همه، ریچارد پیت‌هاس، نویسنده اهل آفریقای جنوبی، به قول آرونداتی روی [نویسنده هندی] به نبردی یک‌تنه با مدعاهایی برخاسته است که می‌گویند سیاره زاغه‌ها نمونه عالی «پژوهشی» به‌راستی «ژرف‌کاو» در زمینه این «موضوع بس حساس» است. پیت‌هاس که از منظر کلاسیک قسمی سیاست‌خواه توده مردم و با الهام از آرای فرانتس فانون و آلن بدیو قلم می‌زند، دیویس را متهم می‌کند به تفسیری زیاده‌تمامیت‌ساز و زیاده‌آخرازمانی از سیاست و فرهنگ زاغه‌نشینی و همچنین به جهت توجه زیاد به روایات ظالمان --- بانک جهانی، سازمان ملل، تشکلهای غیردولتی و ارتش آمریکا --- و بی‌توجهی به روایت‌های خود مظلومان شهرنشین از او خرده می‌گیرد. «از نحوه تفکر مردمانی که در آلونک‌ها و زاغه‌ها زندگی می‌کنند اثری نیست که نیست». به گفته او، این سیاره‌ای است که در نهایت از «چشم قدرت‌های امپریالیستی» نگریسته شده است. [...]

### ائتلاف زاغه‌ها

اصطلاح «synoecism» (synoikismos) [به معنای ائتلاف، بالاخص در فرایند شکل‌گیری دولت‌شهرهای یونان باستان] نخستین‌بار در کتاب سیاست ارسطو و برای توصیف فرایندهای زیربنایی شکل‌گیری پولیس یا دولت-شهر به کار رفت. اصطلاح مزبور، از نظر نظریه‌پردازان شهری معاصر، معنایی وسیع‌تر یافته، به طیف متغیری از فرایندهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فناورانه‌ای اطلاق می‌شود که شکل‌های فضایی نوین منطقه یا تجمع شهری و «تمرکز سرسام‌آور» [جمعیت و امکانات در شهرها] را به وجود می‌آورند. شهرها به تعبیر مانوئل کاستلز، «هم به لحاظ شکل ظاهرشان و هم به لحاظ فرایندهایشان تابع علل و موجبات اجتماعی‌اند. پاره‌ای از این موجبات

ساختاری‌اند و با روندهای عمیق‌طور اجتماعی‌گره‌خورده‌اند که از حد‌ویژگی‌های‌منحصربه‌فرد‌جغرافیایی‌یا اجتماعی‌فراتر‌می‌روند. دیگر‌موجبات‌به‌لحاظ‌تاریخی‌و فرهنگی‌مختص‌هر منطقه‌یا محل‌اند». بخشی‌از مسائل مطرح‌در‌منظر‌تطبیقی‌و جهان‌بینی‌که‌دیویس‌اتخاذ‌کرده‌تلاشی‌است‌در‌راه‌تدقیق‌آنچه‌شاید‌بتوان‌آن‌را قسمی‌ائتلافِ (synoecism) زاغه‌های‌عصر‌ما‌نامید، و طرح‌این‌پرسش‌که‌چرا‌در‌سطح‌جهانی، طی‌چند‌دهه‌ اخیر، نیروهای‌محرک‌تجمع‌شهری‌که‌به‌تولید‌زاغه‌ها‌انجامیده‌می‌بایست‌با‌چنین‌میزان‌بی‌سابقه‌ای‌تطور‌یافته باشند. [...]

### انقلاب‌های‌شهری

این‌قبیل‌موضوعات‌نظری‌مسائلی‌نیستند‌که‌خود‌دیویس‌وقت‌چندانی‌را‌به‌بررسی‌شان‌اختصاص‌داده‌باشد. کاری‌که‌دیویس‌می‌کند‌کوششی‌است‌پیگیر‌برای‌مواجهه‌با‌پیامدهای‌حقیقتاً‌سیاسی‌تحولاتی‌که‌در‌کتاب خویش‌توصیف‌کرده‌است. برداشت‌لوفهور‌در‌سال‌۱۹۷۰ از «انقلاب‌شهری» دو‌ایده‌به‌هم‌پیوسته‌را‌در‌بطن‌خود داشت. اولاً، در‌ترازی‌تحلیلی، از‌وقوع‌یک‌تحول‌تاریخی‌دراز‌آهنگ‌و‌در‌نهایت‌جهان‌گیر‌نشان‌داشت‌که‌عالمی زیر‌سایه‌صنعت‌را‌به‌عالمی‌شهری‌بدل‌می‌ساخت. در‌ثانی، و‌به‌طور‌مشخص‌تر، بخشی‌از‌این‌تحول‌را‌ظهور‌نوع تازه‌ای‌از‌کنش‌سیاسی‌با‌شرایط‌و‌تکاپوی‌آشکار‌شهری‌می‌شمرد: «همه‌قاره‌های‌جهان‌رفته‌رفته‌شکل‌های‌سابق کنش‌انقلابی‌را‌پشت‌سر‌می‌گذارند‌و‌پای‌در‌عصر‌جنگ‌های‌چریکی‌شهری‌می‌گذارند‌با‌هدف‌های‌سیاسی نوظهوری‌که‌بر‌حیات‌و‌سامان‌شهری‌تأثیر‌می‌کنند... دوران‌انقلاب‌های‌شهری‌آغاز‌شده‌است.» بدین‌قرار‌از‌دید لوفهور، رخدادهای‌۱۹۶۸، به‌طور‌مشخص، گواه‌پیدایی‌شکلی‌از‌شورش‌و‌طغیان‌بود‌که‌بیشتر‌در‌کلانشهر‌پا گرفت‌تا‌در‌کارخانه، بحرانی‌در‌مناسبات‌اجتماعی‌و‌صور‌تمرکز‌که‌بیشتر‌محصول‌جامعه‌شهری‌بود‌تا سرمایه‌داری‌صنعتی‌فی‌حد ذاته. کمون‌پاریس‌در‌این‌تحلیل‌در‌حکم‌نوعی‌تصور‌پیشین‌بود — واقعه‌ای‌که

مارکس و انگلس به اشتباه قیامی صنعتی و نه شهری پنداشتند، به‌رغم شواهدی که لوفهور از آن‌ها چون «حقیقی مسلم و آشکار» یاد می‌کند.

بخش اعظم بحث لوفهور را می‌توان واکنشی قلمداد کرد به پیوند خوردن جریان چپ با آنچه ادوارد سوگا «جریانی تعصب‌آلود بر ضد شهرنشینی» توصیف می‌کند که در بیشتر سال‌های قرن گذشته «گاهی حالت دن‌کیشوت‌وار می‌یافت». دیویس معتقد است از لحاظ سیاسی، قرن بیستم عمدتاً «نه عصر انقلاب‌های شهری... بلکه عصر قیام‌های روستایی دوران‌ساز و نیروهای دهقانی در راه کسب آزادی و استقلال ملی» بود. اندی مری‌فیلد، نظریه‌پرداز مسائل شهری، می‌نویسد: «بدین ترتیب جای هیچ شگفتی نیست که در پرونده قیام‌های مارکسیستی سوابق بدحاکمی از شهرستیزی یکی و دو تا نیست... کم نیست مواردی که شهر را به‌صورت عرصه فساد و پول‌پرستی، جهنم تباهی و بازار لواط و گناه (سدوم و عموره) به تصویر کشیده‌اند». در نظر بسیاری از مائوئیست‌ها و دیگر جنبش‌های جهان سوم، «جذبۀ» کلان‌شهر «مارکسیسم را ستین را آلوده کرده و بیش از اندازه بر "هاله" مبارزات مارکسیستی اثر گذاشته است».

با این‌همه شک نیست که خود مارکس --- به‌رغم آنکه در سرتاسر آثارش بسیار کم به مسائل شهری پرداخته --- در نوشته‌های دهه ۱۸۴۰ خود «شهرهای دراندشت» اروپا (و به‌خصوص «زاغه‌های» آن‌ها) را یکی از فضاهای کلیدی تمرکز و مناسبات اجتماعی شمرده است که در آن نیرو و توان طبقه نوپای پرولتاریا افزایش خواهد یافت و «آن نیرو و توان را بیشتر و بیشتر» احساس خواهد کرد. [مارکس، همراه با انگلس، در مانیفست کمونیست می‌نویسد: «بورژوازی، روستا را تابع سلطه شهرها کرده است. شهرهای عظیم آفریده، بر جمعیت شهری در مقام قیاس با جمعیت روستایی به میزان کلانی افزوده و بدین‌سان بخش چشمگیری از جمعیت را از بلاهت زندگی روستایی رهانیده است»]. همین است که امروزه به‌وضوح شاهد قسمی «بازگشت به مارکس» هستیم، چون

ضرورت بررسی دوباره طرز فکری چون فکر مارکس در متن واقعیت شهری جهان گیر تازه‌ای که کتاب سیاره زاعه‌ها توصیف می‌کند احساس می‌شود. بی‌گمان همان‌طور که دیویس در مورد آمریکای لاتین یادآور می‌شود: «در سال ۱۹۷۰، نظریه‌های کانون‌گرای چه‌گوآرابی راجع به قیام روستایی همچنان با واقعیت قاره‌ای که در آن فقر نواحی روستایی (۷۵ میلیون فقیر) بسیار بیشتر از فقر شهرها (۴۴ میلیون نفر) بود جور درمی‌آمد. در پایان دهه ۱۹۸۰، اما اکثریت فقرا (۱۱۵ میلیون نفر) بیشتر در کولونی‌های شهری، محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کردند تا در مزارع یا دهکده‌ها (۸۰ میلیون نفر).

زاعه‌نشینان که در اقصی‌نقاط جهان پراکنده‌اند و به فرهنگ‌های گوناگون تعلق دارند «سریع‌التکثیرترین و بی‌سابقه‌ترین طبقه اجتماعی کره خاک» را تشکیل می‌دهند. اما اینکه چگونه باید توصیف یا تعریفی دقیق از فرایندهای متغیری به دست داد که در این «ترکیب طبقاتی» جدید برکارند هنوز مسأله‌ای مورد اختلاف است. بخش‌های عظیمی از جمعیت جهان جنوب احتمالاً فرایندی را از سر می‌گذرانند که دوبرا برایشن آن را روند «بریدن از زندگی دهقانی» (de-peasantization) می‌نامد، اما به هر تقدیر به غیر از چین، مشکل بتوان گفت این بخش‌ها رفته‌رفته طبقه پرولتاریای صنعتی نوینی را، به هیچ‌یک از مفاهیم معمول کلمه، پی می‌ریزند. اگر آن‌ها بی‌شک قسمی پرولتاریا هستند، به معنای بنیادی‌تر کلمه‌اند که مارکس در مجلد اول اثر جاودان خود، سرمایه، توصیف کرده است: در تاریخ انباشت اولیه، همه انقلاب‌ها به صورت و سایی به دست طبقه نوخاسته سرمایه‌دار جهت اعمال فشار به کار می‌روند؛ ولی این از همه مهم‌تر در مورد آن لحظه‌های تاریخی صادق است که توده‌های عظیم آدمیان به یک‌باره و به زور از وسایل امرار معاش خود محروم می‌شوند و به صورت پرولترهایی آواره، بی‌پناه و بی‌حق و حقوق به‌درون بازار کار پرتاب می‌شوند.

آنچه امروز دربارهٔ این محروم شدن «توده‌های عظیم» از «وسایل امرار معاش خود» جالب توجه است روندی است که اصطلاح نوساختهٔ جامعه‌شناسان برزیلی توماس میچاین، هنریک میراندا و ماریچلی پارینس به‌خوبی آن را بازمی‌نماید - - پرولترشدن منفعلانه (passive proletarianization): «فروپاشی شکل‌های سنتی (باز) تولید که برای اکثریت بزرگ تولیدکنندگان مستقیم به موقعیتی شغلی در بازار کار رسمی بدل نمی‌شود که به آن حقوق تعلق می‌گیرد».

پرسش سیاسی‌ای که در این زمینه پیش می‌آید این است: تا چه حد یک طبقهٔ پرولتاریای غیر رسمی واجد آن پرتوان‌ترین طلسمات مارکسیستی است: «عاملیت تاریخی»؟ آیا «زاغه‌های عظیم» --- آن‌گونه که دیزرایلی در سال ۱۸۷۱ یا کندی در سال ۱۹۶۱ درباره‌شان ابراز نگرانی می‌کردند --- آتشفشان‌هایی در آستانه فوران هستند؟ بی‌گمان، از نظر دیویس، «آیندهٔ همبستگی آدمیان در گرو خودداری مبارزه‌جویانهٔ طبقهٔ نوپای فقیران شهری از تن سپردن به حاشیه‌نشینی بی‌انجام در نظام سرمایه‌داری جهانی است». اما او در ادامه می‌نویسد: «این خودداری ممکن است نه فقط در قالب‌هایی پیشرو و مترقی بلکه به صورت‌هایی واپس‌گرا و بدوی نیز روی دهد». این نکته را او در مقاله‌ای که به صورت کتاب حاضر درآمده و ابتدا در سال ۲۰۰۴ در نیولفت ریویو به چاپ رسید، با صراحتی دوچندان گفته است: «مارکس، لاقلاً عجالتاً، گذار تاریخی را به دست محمد و روح‌القدس سپرده است».

یک‌چنین تحلیلی بود که در کتاب ریتورت، قدرت‌های آزوده‌خاطر: سرمایه و نمایش در عصر نوین جنگ‌ها، به کار رفت و گسترش یافت. [...] بی‌شک مخاطره‌آمیزترین تلمیح ادبی کل کتاب دیویس به دل تاریکی جوزف کنراد است. خواننده پیوسته منتظر است اشاره‌ای به آن کتاب ببیند، اما دیویس تا چند صفحه از پایان فصل پایانی در برابر این و سوسه مقاومت می‌کند تا آنجا که تصاویر جنون‌آمیز آخرالزمانی به اوج می‌رسد، او تصویری خیال‌گونه به دست می‌دهد از «نقطهٔ صفر وجودی مطلق که در ورای آن چیزی جز اردوگاه‌های مرگ، قحطی و وحشت

کورتزی نیست» [کورتز، شخصیت مرموز و مخوف رمان کنراد، در واپسین لحظه‌های زندگی ناگهان بر سر تمثال موجودی خیالی دو بار فریاد می‌کشد: وحشت! وحشت!]. نیروی تاریخی انباشته‌شده این تلمیح بعید نیست گزارش دیویس را در دام گفتاری عمیقاً نامطلوب مبتنی بر «بدوی‌گرایی» و «وحشی‌گری» جهان سوم بیفکند. در همان صفحه‌های پایانی، گزارش دیویس، در گرماگرم تو صیف تفصیلی «بچه‌های جادوپیه‌شده کین‌شا سا»، و نوعی «بازگشت» به «جادوجنبل‌های روستایی» و «آیین‌های تفال و کف‌بینی»، متأسفانه با همان تصاویر خیالی و تندیس‌وار کنراد از «تاریکی» و «وحشت» حاکم بر آفریقا لاس می‌زند.

در اوایل کتاب، دیویس در تبارشناسی واژه «زاغه» [slum که عموماً ریشه‌اش را ناشناخته می‌دانند] ما را به سیاحت در نوشته‌های مفسرانی چون پدر روحانی چاپلین می‌برد که در سال ۱۸۵۴ «وحشیان را نه در جنگل‌های انبوه و تاریک بلکه در زیر نور چراغ‌های گازی» می‌دید. این تصویر به‌لحاظ آمیزه‌بارزش میان «معاصر» و «بدوی» تصویری آشناست و نمونه/اعلای آن در اقتباس چارلز بوث از گزارش‌های ژورنالیستی مشهور استنلی دیده می‌شود، به قسمی که توصیف او از تاریک‌ترین بخش‌های آفریقا یادآور وحشت حاکم بر فضای زاغه‌های لندن در عصر ویکتوریا است که به شیوه‌ای استعاری، تاریکی جنگل‌های واقعی را به «جنگل‌های شهری» نوظهور منتقل می‌کند. خطر حاضر، شاید در بازگرداندن این قبیل تصاویر خیالی به منظومه‌های شهری جدید آفریقا نهفته باشد. به یک دلیل بسیار موجه، روزنامه‌نگاری به نام رابرت نویپرث، در کتاب اخیرش با عنوان *شهرهای در سایه*، به این گونه کاربرد واژه «زاغه» برای تو صیف این سکونتگاه‌ها به‌عنوان «اصطلاحی دارای بار عاطفی زیاد» اعتراض می‌کند. اما اگر این اصطلاح امروزه، در فضایی که سرمایه‌داری بیش از پیش جهانگستر می‌شود، هنوز نیرویی زاینده دارد، دقیقاً به میزانی از این نیرو برخوردار است که — از طریق زنده‌کردن خاطره ریشه‌هایش در کلانشهرهای قرن



نوزدهم --- آدم را به یاد مدرنیته متمایز آن صورت‌هایی از فضای اجتماعی می‌اندازد که هم‌اینک با مخاطره فراوان در ذیل این نام قرار می‌گیرند.

### روزهای خوش گذشته، یا روزهای بد فردا

اگر کتاب سیاره زاغه‌ها از قرار معلوم رخدادی در عرصه روشنفکری بوده، که بی‌شک بوده، یک علتش، به قول یکی از مفسران آرای نگری، این است که امروزه هر تلاشی برای «تفکر درباره فرایند تولید ستیزه‌آمیز (آنتاگونیستی) یا، دست‌کم، رقابت‌آمیز (آگونیستی) «فضا» می‌باید حیات شهری (the urban) را به مفهوم و سیع‌تر کلمه در کانون توجه خود قرار دهد. [agonism برخلاف antagonism، متضمن احترام عمیق به دیگری است همان‌طور که واژه یونانی agon دلالت دارد بر مبارزات و مسابقات ورزشی که صرفاً بر مدار پیروزی و شکست نمی‌گردد بلکه بر اهمیت خود مبارزه تأکید می‌گذارد، مبارزه‌ای که بدون حریف یا رقیب به وجود نمی‌آید]. بی‌گمان پنتاگون نیز با این برداشت هم‌داستان خواهد بود. در واپسین صفحه‌های کتاب، دیویس از توسعه گفتارهای نوین در پیرامون چیزی یاد می‌کند که اکنون «MOUT» خوانده می‌شود: «عملیات نظامی در قلمرو شهری» ( Military Operations on Urban Terrain). در نظر امثال رالف پیترز، «آینده جنگ در خیابان‌ها، کانال‌های فاضلاب، آسمان‌خراش‌ها و خانه‌های بی‌نقشه و درهم‌برهمی رقم می‌خورد که شهرهای ازهم‌پاشیده جهان را شکل می‌دهند». آنگونه که امثال آیل وایزمن و استیون گراهام به‌طور خاص در مورد جنگ اسرائیل/فلسطین گفته‌اند --- هر چند می‌توان قضیه را تعمیم داد --- لاقلاً برای عرصه عملیات‌های نظامی، شهری‌سازی فقر در جهان در عین حال به «شهری‌سازی پدیده شورش و قیام» منجر می‌شود. نظریه پردازان ارتش‌ها، به نوشته دیویس معتقدند: «کلان‌زاغه‌ها (mega-slum) ضعیف‌ترین حلقه پیوند را در نظم نوین جهانی داشته». استناد به شکل خاصی از توپولوژی لنینی جالب توجه است و برای چپ معاصر هم پرسش‌های چندی پیش می‌آورد.

اسلاوی ژیتک، در نوشته‌ای منتشر شده در *لاندن ریوو/بوکس* در سال ۲۰۰۴ به نقل از مقاله تازه انترنشنال شاریافته دیویس در *نیولفت ریویو* آن سال، از «فرصت» تازه‌ای سخن گفت که «رشد و گسترش انفجاری» زاغه‌ها پدید آورده و ما را یک بار دیگر به سنت کاملاً متفاوت قرن نوزدهمی خود مارکس بازمی‌گرداند:

ما شاهد رشد جمعیتی برون از حوزه نظارت و تسلط دولت هستیم و تا حدود زیادی برون از محدوده قانون که سخت محتاج شکل‌های حداقل خودسازماندهی است. گرچه این جمعیت‌ها از رنجبرانی به حاشیه رانده شده، کارمندان سابق دولت و دهقانان سابق ترکیب می‌شوند، صرفاً مازادی بر احتیاج یا اضافه بر سازمان نیستند: آن‌ها از طرق متعدد در نظام اقتصاد جهانی ادغام می‌شوند... باید در برابر این وسوسه مقاومت کرد که زاغه‌نشینان را با ساده‌بینی تا حد یک طبقه نوپای انقلابی بالا ببریم و کیفیتی آرمانی بخشیم. مع الوصف حیرت‌آور است که این طبقه نوپا چه مایه با تعریف مارکسیستی قدیمی از سوژه انقلابی پرولتری جور درمی‌آید: آن‌ها به هر دو معنای کلمه «آزاد» به‌شمار می‌آیند، حتی آزادتر از پرولتاریای کلاسیک («آزاد» از هر چه رنگ تعلق پذیرد؛ سکنی گرفته در فضایی آزاد، برون از نظم و قاعده دولت)؛ آن‌ها جمعی عظیم هستند که به زور در وضعیتی پرتاب شده‌اند که در آن باید شیوه تازه‌ای از باهم‌بودن ابداع کنند، و همزمان از پشتوانه شیوه‌های سنتی زندگی شان محروم شوند... شکل‌های تازه آگاهی اجتماعی که از جمع‌های زاغه‌نشین برون می‌زاید، نطفه‌های آگاهی فرارو خواهند بود.

نظر به این اظهار نظر آخری، روشن نیست که ژیتک دقیقاً چگونه در برابر آن «وسوسه» مقاومت ورزیده است. همان‌طور که دیوید هاروی در کتاب *اخیرش فضاهای سرمایه‌داری جهان‌گستر مدلل ساخته*، انباشت از طریق خلع‌یدکردن [یا همان «به‌اصطلاح انباشت اولیه»] مستلزم مجموعه کارهایی بس متفاوت با انباشت از طریق گسترش کار دستمزدی در صنعت و کشاورزی است. دومی که بر فرآیندهای انباشت سرمایه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ غالب بود، فرهنگی مخالف‌خوان به‌وجود آورد (نظیر آنچه در اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی طبقه

کارگر تجسم یافت) که به مصالحهٔ سو سیال دموکراتیک منجر شد. در مقابل، خلع‌ید کردن، سر شتی متشتت و تشتت‌آفرین دارد. هاروی می‌نویسد: انباشت از طریق خلع‌ید «جبهه‌های کاملاً متفاوتی در مبارزات اجتماعی و سیاسی امروز پدید می‌آورد».

کاملاً روشن است که مارکسیست «ارتدوکسی» چون هاروی شکل سیاسی این «جبهه‌های متفاوت» را اطمینان‌بخش نمی‌یابد. از برخی جهات، این امر در مورد دیویس نیز ممکن است صادق باشد. پیداست که در نظر هردو ایشان، معضل منحصربه‌فرد پیش روی چنین مبارزه‌هایی مربوط می‌شود به قابلیت آن‌ها برای کندن و بریدن «از ویژگی‌های محلی و خاص تا بتوانند از سیاست‌های کلان دیروز و امروز انباشت نولیبرالی از طریق خلع‌ید کردن سر در بیاورند». تنوع و تکثر این قبیل مبارزه‌ها به‌راستی حیرت‌انگیز است. «پیوندهای فیما بین آن‌ها حتی در خیال هم به‌سختی قابل تصور است». این فکر که سر در آوردن از «سیاست‌های کلان» در اینجا قسمی پیش‌شرط انقلابی است، کمی عجیب است. همان‌طور که منشور جهانی حقوق شهری (که توسط «تربون اجتماعی قاره آمریکا» در سال ۲۰۰۴ تنظیم شد) نیز تشخیص داد، تقسیمات اجتماعی کلانشهر در روزگار ما ممکن است «وقوع زدو خورد های شهری» را تسهیل کند، اما صورت‌بندی‌های کنونی‌اش حاکی از آن هستند که کلانشهر، معمولاً حالتی متشتت دارد و قادر به ایجاد تحولی بامعنی در خود الگوهای توسعهٔ جاری نیست. از نظر دیویس، این جمعیت شهری که به‌تازگی گسترش را آغاز کرده و «توده‌وار در جهانی حلبی‌آبادی تمرکز یافته»، بارزترین ویژگی‌اش آن است که فاقد هرگونه «قدرت اقتصادی استراتژیک کار اجتماعی شده است». در نتیجه، مبارزات در زاغه‌ها در نهایت حالتی «پراکنده و ناپیوسته» می‌یابند و بخشی از روند پیکربندی مجددی می‌شوند که ما آن را خود امر «محلی» می‌نامیم.

در مقابل این تحلیل هستند پاره‌ای انتقادهای «توده‌گرای» بالنسبه کلاسیک به آنچه می‌توان دغدغه‌های عمدتاً مارکسی تلقی کرد. به عقیده پیت‌هاوس، «مسئله این نیست که متصرفان عدوانی [squatter یا اصطلاحاً «خوش‌نشینان»] باید به قسمی اقتدار بیرونی گردن نهند یا «اساس» مبارزه‌ای قرار گیرند که به‌ظاهر ابعاد جهانی یا ملی وسیع‌تر دارد. خوش‌نشینان می‌باید پرسش‌هایی را مطرح کنند که برای خودشان اهمیت دارد و با معیارهای خودشان به پیکار برخیزند». اما می‌توان با همه این‌ها هم‌داستان بود و از این مهم غافل نماند که محلی‌گرایی نهایتاً بت‌واره خود پیت‌هاوس تا حدی جواب می‌دهد. همان‌طور که متیو گندی به‌حق در مورد لاگوس می‌گوید، گرچه «شبکه‌ها و اقامتگاه‌های غیررسمی ممکن است نیازهای فوری و بلاواسطه گروهی را برآورده سازند، و شکل‌های تعیین‌شده سازماندهی جماعات ممکن است دستاوردهایی قابل توجه در پی داشته باشند، واکنش‌های توده مردم به‌تنهایی نمی‌تواند ابعاد ساختاری توسعه شهری را هماهنگ کند».

روشن است که هیچ انقلاب شهری واحدی اکنون در آستانه وقوع نیست، از غزه گرفته تا «جهان دوم» سابق و لاگوس و بعد از آن. اگر «جمع‌زاغه‌نشینان» در سرتاسر جهان جزوی از قسمی انبوه خلق جدید است، چنین مفهومی حرف‌چندانی درباره سمت و سوی چنین سیاستی به ما نمی‌زند، چه رسد به مفهوم میان‌تهی خود انبوه خلق. هر تصویری از سیاستی زاغه‌ای — با هر درجه از پراکندگی یا محلی‌گرایی — به‌عنوان رویه‌ای بلاواسطه آزاد از بندهای سرمایه‌داری، به علت نفس «بیرون گذاشته» شدنش، خیالی بیش نیست. این است جذبه فریبنده هم‌نوایی «کلاسیک» ژیک با «تعریف مارکسیستی قدیمی سوژه انقلابی پرولتری... که در فضایی آزاد، برون از قاعده و قانون دولت، سکنی دارد». اما این تصور از درک درس‌های سرمایه مارکس ناتوان می‌ماند اگر نتیجه‌اش غفلت از این مهم باشد که، در زاغه‌ها نیز، تا چه حد باز سرمایه است که همچنان علل و عوامل موجبه متعدد مناسبات اجتماعی و فضایی را رقم می‌زند، از جمله علل و عوامل خود سیاست را. این نه بدان معناست که امید به

تخیل سیاسی را که ممکن است در وضعیت شهری و اساساً مدرن نوخاسته نهفته باشد یکسره کنار بگذاریم، وضعیتی که در آن مردمان، «محروم از پشتوانه شیوه‌های سنتی زندگی شان»، مجبور می‌شوند «شیوه‌ای دیگر از باهم‌بودن ابداع کنند». ولی اگر راست باشد که هر شکل تازه مناسبات اجتماعی و شیوه‌های تعاون و تشریک مساعی که «از دل جمع زاغه‌نشینان می‌زاید نطفه‌های فردا خواهد بود»، لاقلاً در مورد بخش اعظم جهان بعید است این شکل‌ها و شیوه‌های تازه به‌هیچ‌نحوی تابع «تعریف‌های قدیمی» خوب باشد.

منبع:

**Radical Philosophy 142 (Mar/Apr 2007) Pp 8-18.**